



تاریخ
۲۲
مهر
۱۴۰۰
پنجشنبه

شوق چشمت شعر را آیتانی از اعجاز کرد
در پری آباد سیرت زندگی آغاز کرد

در هوای شرعی ام شادی شکوفا می شود
لکنتم در حرف دل احساس را ابراز کرد

وارث افکار مجنونم نمازم بی خطاست
با خلوص در سجودم می توان پرواز کرد

بچ بچ پیچیده چون پیچک چنان چنگم نزد
شر شر شرب شرابم نغمه را در ساز کرد

خسته از افکار مردم نیستم لیلاي من
دین فروشی آمد و اندیشه را اغماز کرد



حسین ندري

ادبی و هنری



صفحه
۶
شماره
۳۱۹۵
سال بیست و هفتم



شاعر : رویا سامانی

مترجم : محمود شیربازو

اگر می دانستم
بال پروازت
به بلندای ابرها رسیده

If I knew
The wings of your flight have Reached the height of the clouds

اگر می دانستم
خورشید برای دیدارت
سرخ می پوشد

If I knew
The sun for your visiting
Wears red

پیراهن ستاره را تنم می کردم
تا از دشت شب
هلال ماه را بچینم

I would have weared the shirt of a star to enable me
picking the moon's crescent from the plains of the night

ای دورتر از دورها
تا آسمان هفتم
با من می پری؟

O farther from the distances !!
Do you fly with me
till the seventh heaven?



علی عسکر غنچه

هرگز ملول نخواهم شد
از آن که،

گاه بخشد زبان در دهان

به جریان در آید
گفتارهای بی صدا

می شتابد به سمت روشنایی
ودهانی که برنمی تابد

قایق عفریتی که به گل نشسته است

تا به هر کران ساحلی هموار

به فروختی بانگ رسا

در چشم من خطر کند

از نگاه و از شناخت بازمی ماند

ناقوس ها ، درگرج و میش زمان

وازمیان زبان ها می گذریم

در پی مهلت پدیدار افق

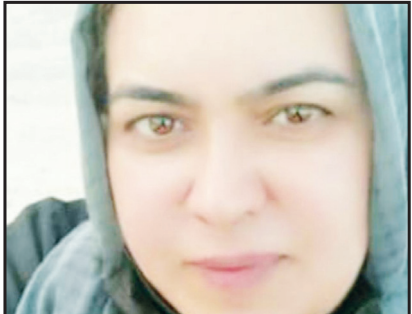
سخن بسیار،

نسیم راصدایی بود

نخستین روز بسان پرنده ای

آشنا که دویده است

بر مرکب فلق



فاطمه انصاری

حال من مثل سپیدان برفی است
کار من اینجا فقط پرحرفی است

اصلاً از دست همه افسرده ام
که این چنین بی حالم پژمرده ام

رفته ام در خود ولی فکرم پر است
آتشی در استخوانم گر گر است

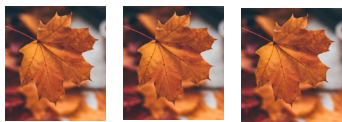
پا گذارم روی بام چشم خود
قورت دادم نکته ها درخشم خود

دستهایم چون کویر لوت سرد
حس ندارد تا کند احساس درد

قامتم از بس که رفتم پس کشید
این چنین چیزی کجا باید شنید

پارسال گفتم که از اینجا میروم
وه هنوز ایستاده و پشت درم

ای خدا کاری بکن این عمر سخت
بگذرد از من چنان برگ درخت



حسین دلجو

تو با گلهای صحرا هم نشینی
طلوع عشق بر روی زمینی

به صدر دفتر عشق و جوانی
سزاوار هزاران آفرینی

تو مهتاب صفا، خورشید مهری
ز بس خوبی هم آنی و هم اینی

چو بوی نسترنهای سحرگاه
شمیمی، روحبخش و دلنشینی

تو همچون کاجهای باغ «سروی»
در اوج آسمانی، در زمینی

تو در گنجینه شبهای شعرم
مرامی، معرفت، ماهی، متینی

نزول آیه های دل نوازی
حلول عشق های آتشینی

برای شعرهای غرق مهرم
همیشه دختری مهر آفرینی

به هرجا ماهرویان حلقه بستند
فراز حلقه ی دلها ، «نگینی»

آیت الله افشاری

بوی جوی مولیان رودکی یادش بخیر
بیهقی و حفظ شعر زورکی یادش بخیر

سر خوش و خندان چو ابر نوبهار
با طراوت ، خنده های پولکی یادش بخیر

می شنیدیم گوهری از کام استاد عزیز
با دلی پروانه خو چون کودکی یاد ش بخیر

باادب یک جا نشستیم بی تحرک در کلاس
پشتمان کرده ورم چون قوزکی یادش بخیر

از سر صبح طلوع تا نیمه شب در ولوله
از برای دانه ای چون مورکی یادش بخیر

شد دلم تنگ از برای شعر خاص انوری
می پرد تا کهکشان چون موشکی یادش بخیر

ای عزیزان دلم باشد خدا همراهمان
می دمد آه دلم در سوتکی یادش بخیر



ثریا قاسمی

سنجاق کن

روی سینه ام

انگشتر ت را

گلولة باز یگوش است

این جنازه

برای بوسیدن

سر می خواهد

قاسم بغلانی

از گندم نارو خورديم

و قهوه

به چشم تو می آمد

ای آفریقاي پر شیر

وحشی پستان

که غرش شبانه ات

گواراست از زبانت

نقشه کشیدن برای تو

دام بود ای بی مرز

ماندلا نام کدام پرنده تو بود!

آرمین نوری

گفتم رها کن جان من گفتمی که آزادی مگر

گفتم کنم بنیاد غم گفتمی که فرهادی مگر

گفتم که جام می زنم گفتمی بزَن بر یاد من

گفتم فراموشم مکن گفتمی که در یادی مگر

گفتم صبا آورده بو گفتمی ز من آن بو بچو

گفتم ز گل بو آمده گفتمی که در یادی مگر

گفتم تو را خواهم صنم گفتمی که لیلايت منم

گفتم که بخشم جان خود گفتمی مرا رادی مگر

گفتم نوا بشنو ز من گفتمی بخوان در انجمن

گفتم صدا ناید ز من گفتمی به فریادی مگر

گفتم مکن ناز ای پری گفتمی که دلها میبری

گفتم خدای من شدی گفتمی به الحادی مگر

گفتم غمت دارم به دل گفتمی که عشق ما بهل

گفتم نشاید این کنم گفتمی که ناشادی مگر

زیا حسینی جیرندهی

شب

با گیلاسی پر از ستاره

به پیشواز چشم هایی می آید

که در تاکستانش

تصنیفی از شراب

می سراید مهتاب

و با گیسوانی خمار

بر شانه های انگور می رقصد

معصومه خدابنده

این هوایی شدن

مرا به قتلگاه میبرد

و خیالت حتی به پیکر نیمه جانم هم رحم نکرد

خون آلود در آغوش خفتم

مهدی زکی زاده

ترکیبِ من و تو و غزل ، یعنی عشق
خندان چکد از لبَت عسل، یعنی عشق

دور از تو بهشتِ دلخوشی ها، دوزخ
آغوشِ تو خیرِ بی بَدَل ... یعنی : عشق



منتظر داستان و اشعار شما هستیم

لطفاً مطالب خود را با درج شماره تلفن به دفتر روزنامه یا آدرس الکترونیکی ذیل ارسال نمایید. ضمناً روزنامه در ویرایش مطالب ارسالی، آزاد است و مطالب ارسالی برگشت داده نمی شود.

toloudaily@gmail.com

کارشناس (این شماره) سرویس ادبی-هنری: محمود شیربازو